

۱۶۶۴۹

صفحه	مجله
تألیفات / بائنه ۱۳۷۴	تاریخ نشر
۳ و ۴ سال اول	شماره
	شماره مسلسل
تعاون	محل نشر
فارسی	زبان
سید محمد تقی مدرس / مترجم: احمد آرام	نویسنده
۱۴ - ۳۴	تعداد صفحات
ضرورت تدبیر در قرآن	موضوع
	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات

کتابخانه

کتابخانه

ضرورت تدبیر در تفسیر قرآن

آیت الله
سید محمد
تقی مدرس
مترجم:
دکتر
احمد آرام

❖ قرآن تنها برای کسی سودمند است که به آن عمل کند، و کسی می تواند به آن عمل کند که در نتیجه تدبیر توانسته باشد آن را بفهمد. بلکه تدبیر در قرآن تنها وسیله ممکن برای عمل کردن به آن است. چه خداوند «تبارک و تعالی» در کتاب کریم خود نوری به ودیعت نهاده است که آدمی را به پروردگار بزرگ و هبیری می کند و در نتیجه به او ایمان می آورد، و سپس به عمل به قوانین او می پردازد؛ بنابراین آدمیان تنها باید دل خود را بر روی قرآن باز نگاه دارند و آن را آماده فهمیدن کنند و این کار از راه تدبیر ممکن می شود.

خداوند «سبحانه و تعالی» می گوید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورًا وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾
(۵/۱۶)

قرآن خود نور است، و بر ما در برابر نور کاری جز آن باقی نمی ماند که چشمان خود را برای دیدن روشنی باز کنیم و به مدد این روشنی همه چیزها را ببینیم.

تدبیر در قرآن به معنی تحمیل آرا و افکار اضافی بر آن نیست، بلکه تسلیم شدن به علوم قرآنی و تأمل در معانی آیات آن و نگرستن به زندگی به واسطه آنها و کوشش برای فهم حقایق طبیعی و آفاق درونی جان

تدبیر در قرآن به معنی
تحمیل آرا و افکار
اضافی بر آن نیست،
بلکه تسلیم شدن به
علوم قرآنی و تأمل در
معانی آنست.

هر کس به پیروی
هوای نقش یا تفسیر
به رأی و نظر شخصی،
خود را از شعاع نورانی
قرآن محروم سازد،
گمراه است.

به وسیله آنهاست.

در این جا تفاوت میان تفسیر و تأویل قرآن به رأی شخصی که دین
سخت آن را نهی کرده و تدبیر در قرآن که دین شدیداً به تأکید کرده و به آن
پرداخته، نهفته است.

برای بعضی این دو امر با یکدیگر مشتبّه شده است، و به همین جهت
نور قرآن را به گمان این که برتر از سطح فهم و ادراک ایشان است از خود
پوشیده نگاه داشته‌اند.

البته آدمی نمی‌تواند به بلندی سطح قرآن ارتقا پیدا کند، ولی شعاع آن
همچون خورشید پیوسته به چشمهای بینا می‌تابد. پس هر کس به پیروی
هوای نفس یا تفسیر به رأی و نظر شخصی، خود را از این شعاع محروم
سازد، گمراه است و هر کس به آن تسلیم شود و دل خود را از هر اندیشه
پیشین در هنگام تلاوت قرآنی تهی کند، خدا او را به راه راست هدایت
خواهد کرد.

علامه طبرسی در تفاوت میان تفسیر به رأی و تدبیر در قرآن چنین
می‌گوید:

«و بدان که در خبر صحیح از پیغمبر «ص» و امامان قائم مقام «ع» آمده
است که: تفسیر قرآن جز با اثر و حدیث صحیح و نصّ واضح و آشکار جایز
نیست، و علمای اهل سنت نیز از پیغمبر «ص» روایت کرده‌اند که گفت:
هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند و به حق برسد، خطا کرده است، و
گفته‌اند که گروهی از تابعان گفتار به رأی را درباره قرآن مکروه داشته‌اند،
همچون سعید بن مسیب و عبیده السلمانی و نافع و سالم بن عبدالله و جز
ایشان. گفتار در این باره آن است که خداوند «سبحانه و تعالی» مردمان را به
استنباط آیات تشویق کرد و راه آن را نشان داد و کسانی را که به این کار
پرداخته بودند ستود و گفت: کسانی که آن را استنباط کنند آن را می‌دانند و
بعضی دیگر را برای ترک تدبیر در قرآن و خودداری از تفکر در آن نکوهش کرد
و گفت: «افلا يتدبرون القرآن أم علی قلوب اقلها = آیا در قرآن تدبیر
نمی‌کنند، یا این که بر دلهایشان قفل زده شده است» و به یادآور که قرآن به
زبان عربی نازل شده و گفت: «انا جعلناه قرآناً عربياً = آن را قرآنی عربی
قرار دادیم». و پیغمبر «ص» گفت: «اگر حدیثی از من به شما رسید، آن را بر
کتاب خدا عرضه کنید و اگر با آن موافق بود آن را بپذیرید و اگر مخالف بود
آن را به دیوار بکوبید و بدین ترتیب آشکار شد که کتاب خدا حجت است و

باید همه چیز به آن عرضه شود و چگونه ممکن است که با نامفهوم بودن معنی، چنین عرضه‌ای بتواند صورت بگیرد؟ این گفته و نظایر آن دلیل این است که خبر مورد نظر را نباید به ظاهر آن ترجمه کرد و معنی آن چنین است: اگر این مطلب صحیح باشد که آن کس که قرآن را حمل بر رأی خود کند و به گواهیهای الفاظ آن عمل نکند به حق رسیده است، استدلال غلط بوده است و از پیغمبر «ص» روایت شده است که گفت: قرآن هموار و رام و مشتمل بر وجوه مختلف است، پس آن را بر بهترین وجه حمل کنید. و از عبدالله بن عباس روایت شده است که وی گونه‌های مختلف تفسیر را چهار دانسته است: تفسیری که هیچ کس عذری برای ندانستن آن ندارد و تفسیری که عرب از راه کلام خود می‌داند و تفسیری که علما آن را می‌دانند، و آخری آن که جز خدا کسی آن را نداند. اما آن که عذر هیچ کس برای ندانستن آن پذیرفته نیست، چیزی است که از همه شرایع قرآن و مجموع دلایل توجیه به دست می‌آید؛ و آنچه اعراب به سبب زبان خود می‌دانند حقایق لغت و موضوع سخن ایشان است؛ و آنچه علما از آن آگاهند، تأویل مشابه و فروع احکام است؛ و اما آنچه جز خدا کسی نمی‌داند چیزی است که به معارف غیبی و قیام ساعت قیامت مربوط می‌شود!

قرآن و تفسیر به رأی

در تصوّر گروهی از مسلمانان تدبیر در قرآن، جز برای کسی که بهره‌ و افری از علم داشته باشد، روا نیست. آنان گواه این پندار خود را بعضی از روایات می‌دانند که در آنها از تفسیر قرآن به رأی نهی شده است. ولی این گمان کاملاً غیر منطقی است، بدان سبب که خدای متعال، در آن هنگام که بندگان خود را به تدبیر در قرآن فرمان داده، و بلکه هر انسان را در هر زمان و هر سرزمینی مخاطب قرار داده، بر کتاب خود و آفریده‌های خویش دانا بوده است.

خداوند «سبحانه و تعالی» در کتاب خود چنین گفته است:

«هذا بیانٌ للناس * وهدی وموعظة للمتقین = این گفتار و بیانی برای مردم و راهنما و پندی برای پرهیزگاران است.» (۳ / ۱۳۸)

آیا ممکن است که خدا بیانی برای همه مردم فراهم آورد و آن گاه ایشان را از کوشش برای فهمیدن آن یعنی تدبیر در آیات قرآن حکیم منع کند؟ در این صورت فایده آن چه می‌توانسته است باشد؟

آیا ممکن است که خدا
بیانی برای همه مردم
فراهم آورد و آن گاه
ایشان را از کوشش
برای فهمیدن آن
یعنی تدبیر در آیات
قرآن حکیم منع
کند؟

همه

همه

انسان می‌بایست از
حقی که از آن آگاهی
دارد پیروی کند
و آنچه را که بر آن علم
ندارد، فروگذارد.

خطابه‌های قرآن که در آنها با «یا ایها الناس» (عموم مردم)، یا با «یا ایها
الذین آمنوا» (همه مؤمنان) مخاطب کلام خدا معلوم می‌شوند، برای آن
است که همگان کلام خدا را بشنوند و آن را بفهمند. آیا با این حال می‌توان
تصور کرد که تدبیر در کلام خدا روا نباشد؟

ممکن نیست گفته شود که روایات از تدبیری که خدا به آن فرمان داده
است نهی کرده‌اند. بلکه گفتار منطقیتر آن است که بگوییم روایات چیزی را
نهی کرده‌اند و آیه قرآن به چیز دیگری فرمان داده است. یا این که روایات
حدودی از تدبیر را بیان کرده‌اند که تجاوز از آن جایز نیست.

پس آیا روایات از چه چیز نهی کرده‌اند؟
واقع امر آن است که انسان می‌بایستی از حقی که از آن آگاهی دارد پیروی
کند و آنچه را که بر آن علم ندارد فروگذارد. خداوند «سبحانه و تعالی»
می‌گوید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ * ان السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ
اُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» = از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن، که گوش
و چشم و قلب همه مورد پرسش و مواخذه قرار می‌گیرند. (۱۷/۳۶)
به همین گونه در شریعت اسلام، روا نیست که انسان چیزی بگوید که به
آن علم ندارد. خداوند «متعال» می‌گوید:

«وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»
قرآن، بیان چیزی را که شخص به آن علم ندارد، گناهی می‌داند که خدا آن
را بزرگ می‌شمارد و مردمان آن را کوچک می‌شمارند:

«وَتَقُولُونَ بَأْفَوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّبًا وَهُوَ
عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» = با دهانها تن چیزهایی می‌گویید که به آنها علم ندارید و آن
را ساده می‌گیرید، در صورتی که در نزد خدا بزرگ است. (۲۴/۱۵)
بنابراین جایز نیست که اندیشه یا کاری را به کسی نسبت دهیم مگر این
که یقین داشته باشیم که از اوست. به همین گونه تفسیر کردن سخن کسی به
گونه‌ای خلاف مقصود وی، تا در این باره یقین قطعی نداشته باشیم، روا
نیست و اگر چنین کنیم سخن او را تحریف کرده و به او نسبت نادرست
داده‌ایم.

عظمت این نهی در آنچه به خدای بزرگ نسبت داده شود بیشتر آشکار
می‌شود. بنابراین باید نسبت به هر گفتاری که به خدا نسبت می‌دهیم، یقین
داشته باشیم که گفته خداست، و چون جز این شود، دروغی را بر خدا بسته و

به او نسبت داده‌ایم.

وَالَّذِينَ يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ لَا يَفْلَحُونَ = کسانی که دروغی را بر خدا ببندند، رستگار نخواهند شده. (۱۶ / ۱۱۶)

به همین گونه هر تفسیر کلام خدا که از مطابقت آن با حقیقت، یقین نداشته باشیم، نوعی از دروغ بستن به خدا محسوب می‌شود.

در میان مسلمانان کسانی بوده‌اند - و هنوز هستند - که از دین برای مصالح شخصی خویش بهره‌برداری می‌کردند - مثلاً به تفسیر آیات قرآنی بر حسب آرای شخصی خود می‌پردازند. این گونه کسان می‌خواهند کتاب خدا را تابعی از افکار خویش قرار دهند و بر آن چیزهایی تحمیل می‌کنند که نمی‌توانند آنها را تحمل کنند.

مقصود اسلام بوده آرای این گروه است که در قرآن چنین آمده است:

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٍ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ. وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ = اوست آن که به سوی تو فرو فرستاد؛ آیه‌هایی از آن محکم و آیه‌هایی دیگر متشابه است، پس کسانی که در دل‌های ایشان شک است، از آیات متشابه آن پیروی می‌کنند تا از این راه فتنه برانگیزند و به تأویل قرآن پردازند. و تأویل آن را کسی جز خدا و استواران در علم اشخاص نمی‌دانند. این می‌گویند که ما به آن ایمان داریم و همه آن از جانب پروردگار ماست و کسی جز خردمندان پسند نمی‌گیرد. (۳ / ۷)

قرآن بدین گونه مقاصد این گروه فاسد را آشکار ساخته و قاطعانه از تأویل قرآن برای رسیدن به هدف‌های نادرست نهی کرده است.

روایاتی در دست است که در آنها نیز آنچه در قرآن نهی شده به همان گونه نهی شده است. ولی این نهی به تعبیر دیگر نهی از تفسیر به رأی است که به معنی پیروی از هوای نفس و میل شخصی است، که در مقابل تفسیر مطابق حقیقت و واقعیت است. با وجود آن که تفسیر به رأی هر سخن منسوب به کسی حرام است، این حرمت در مورد کلام خدا شدیدتر است و از همین رو این مطلب در روایات به صورتی خاص بیان شده و از قواعد عمومی خارج نیست.

اینک بعضی از این گونه روایات:

در میان مسلمانان
کسانی بوده‌اند - و
هنوز هستند - که از
دین برای مصالح
شخصی خویش
بهره‌برداری
می‌کردند.

از امام صادق (ع) است که گفت: «هرکس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر به حق برسد پاداشی به او داده نمی‌شود، و اگر خطا کند سقوط کرده و از آسمان دور شده است».

و از پیغمبر «ص» روایت شده است که گفت: «هرکس قرآن را به رأی خود تفسیر کند و به حق برسد، خطا کرده است».

و نیز از اوست که گفت: «هرکس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جایگاه او در آتش است».

پس حقیقت مسلم این است که گفتار به رأی شخصی - مخصوصاً در تفسیر قرآن حکیم - حرام است و حرمتی شدید دارد.

ولی این مطلب ربطی به تدبیر در قرآن ندارد، چه تدبیر به معنی اندیشیدن تمرکز یافته در آیه به منظور دست یافتن به شناخت حقیقت آن آیه است.

پس تدبیر برای به دست آوردن علم به قرآن است، یا چنان شود که آدمی در تفسیر قرآن از روی رأی و هوای نفس تفسیر نکند، بلکه این کار از روی علم و دانش صورت پذیرد.

قرآن میان تزکیه و تعلیم

قرآن حکیم دو هدف اساسی دارد که اگر از آنها آگاه شویم، بعضی از دشواریهای آن را خواهیم شناخت و آن دو تزکیه و پاکسازی مردم و تعلیم و آموزش دادن ایشان است.

خداوند «سبحانه و تعالی» در آیه‌ای که پس از این می‌آید به این هر دو هدف اشاره کرده است:

«هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين = او خدایی است که در میان درس ناخواندگان فرستاده‌ای از خود ایشان پرانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکیزه‌شان سازد و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکار بوده‌اند».

(الجمعة / ۲)

هدف آیات قرآنی، ابتدا تزکیه و سپس تعلیم و آموختن کتاب و حکمت به مردمان است.

پس فرق میان «تزکیه» و «تعلیم» چیست و چگونه قرآن آن دو را کنار هم جمع کرده است؟



هدف آیات قرآنی،

ابتدا تزکیه و سپس

تعلیم و آموختن کتاب

و حکمت به مردمان

است.



۱ - تزکیه عبارت از پاکسازی نفس بشری از رسوبات جاهلیت است، خواه از گونه افکار و اندیشه‌های باطل بوده باشد و خواه از گونه اعتقادات نادرست و فاسد یا اختلاف زشت و نکوهیده.

تزکیه عبارت از پرورش انسان در حال تکاملی است که نیروهای عقلی و بدنی او همگی در حال شکفتن برای رسیدن به خیر و نیکی و حق و راستی است.

کلمه تزکیه مشتق از کلمه زکات یعنی طهارت و پاک بودن است. اساس و شالوده تزکیه تقویت اراده آدمی و تقویت حس آزاد شدن از قید هواها و شهواتهای نفسانی و تحکیم روش زندگی و خلق و خوی آدمی است. هدف تزکیه چیزی بیش از پاکیزه کردن روح بشر نیست. در صورتی که هدف «تعلیم» افزودن «شناخته‌های تازه به انسان است تا چرخ حرکت او به پیش آدمی سرعت بیشتر پیدا کند، و متکی بر نیروی عقل نهفته در جان آدمی است.

پس ارتباط میان تزکیه و تعلیم، تا حدی شبیه ارتباط پاک کردن موتور یک ماشین و ریختن سوخت در آن است. چه، با پاک کردن، مواد زیاتبخش از ماشین دور می‌شود و سوخت وسیله افزوده شدن موادی تازه بر آن است. پس سوخت بشری در پیشرفت تمدن علم و دانش است. ولی این سوخت بدون تنظیف و پاکسازی ماشین آدمی از اخلاق فاسد و اندیشه‌های باطل سودی ندارد.

بنابراین عمل تزکیه مقدمه، مکمل و تمام کننده عمل تعلیم است هر کدام متمم دیگری به شمار می‌روند.

۲ - اما این که قرآن چگونه تزکیه و تعلیم را با یکدیگر جمع می‌کند، امری است که از چند لحاظ به بحث درباره آن خواهیم پرداخت.

الف: قرآن حکیم، به واسطه خود حق، مردمان را به حق متوجه می‌سازد و باطل را وسیله دعوت کردن انسان به حق قرار نمی‌دهد، چنان که بعضی از کتابهای تربیتی کمتر به وسیله‌ای که با آن می‌خواهند به هدف تربیتی تحقق بخشند توجه می‌کنند و به همین جهت قرآن حکیم، سنتهای جهانی و قوانین فطری حاکم بر زندگی را بیان می‌کند و مردمان را به شناختن آنها متوجه می‌سازد تا از این راه بتوانند خود را پاک و پاکیزه کنند.

راهنمایی قرآن به این سنتها و هدفها ناظر به دو امر است:
اول: راهنمایی مردم به راه اصلاح خود که عبارت است از ایجاد

تعلیم

قرآن حکیم، به واسطه خود حق، مردمان را به حق متوجه می‌سازد و باطل را وسیله دعوت کردن انسان به حق قرار نمی‌دهد.

هدف تزکیه چیزی
 بیش از پاکیزه کردن
 روح بشر نیست، در
 صورتی که هدف
 «تعلیم»، افزودن
 شناخته‌های تازه به
 انسان است.

همانگی میان زندگی شخصی و آنچه سنتهای کلی و عمومی می‌طلبد.
 دوم: آموختن این سنتها به مردم طبیعی است که هدف مردم از ظاهر
 قرآن پنهان نماند، چه سیاق و راهنمایی کتاب آسمانی، که در جهت تزکیه
 است، خیر می‌دهد که تزکیه مطلوب قرآن هدفی یگانه است ولی با وجود
 این، یا دیدی جست و جوگرانه، بیانات عالمانه‌ای که آیات قرآن از آنها
 حکایت می‌کند، بر ما آشکار می‌شود؛ مثلاً در سورهٔ رعد چنین می‌خوانیم:
 ﴿ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم﴾ (۱۱ / ۱۳)
 = خدا وضع و حال یک قوم را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خودشان آنچه را که
 با خود دارند تغییر دهند.

این حقیقتی تربیتی است که کتاب آسمانی ما برای تثبیت مسؤولیت
 شخصی افراد جامعه به آن اشاره می‌کند.

پیش از این آیه و پس از آن این حقیقت خاطر نشان شده است.
 ولی نظری جستجوگرانه در این آیه ما را به وجود چیزی فراگیرتر و با
 دلالت بیشتر رهبری می‌کند. و آن عبارت از قانونی اجتماعی است که تمدن
 تطوّر و تکامل صفات انسانی را به یکدیگر ارتباط می‌دهد. می‌گوید هر
 اندازه سازندگی قومی بر ویرانگری آن فزونی داشته باشد، تمدن آنان
 پیشرفته‌تر است و در تراز واقعیت، افزودنی آبادی بر ویرانی جز پس از آن
 حاصل نمی‌شود که شایستگی انسانی مناسبی در تراز ذات و نفس فراهم
 آمده است.

این قانون علمی در این آیه به صورت وسیله‌ای برای تزکیهٔ انسان و
 تحمیل مسؤولیت کامل بر عهدهٔ وی دربارهٔ تطوّرهای خارجی آمده است.
 وجود نقطهٔ عطفی در سیاق بعضی از آیات مشاهده می‌شود که هدف آن
 بیان حقیقتی علمی در ارتباط با واقعیت تزکیه است که ظاهر آیه به آن اشاره
 می‌کند.

مثلاً خداوند متعال می‌گوید:

﴿ویستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و یزدهم من
 فضله﴾ * والکافرون لهم عذاب شدید * ولو بسط الله الرزق لیعاده
 لیغوا فی الأرض * ولكن ینزل بقدر ما یشاء انه بعباده خبیر بصیر
 وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته وهو الولی
 الحمید﴾ (شورا / ۲۶ - ۲۸) = و خداوند آنان را که ایمان آوردند و به
 کارهای شایسته برخاستند اجابت می‌کند و فضل خود را بر ایشان می‌افزاید

* و برای کافران عذابی سخت آماده شده است * و اگر خدا روزی را برای بندگان خود فراخ کرده بود، هر آینه در زمین ستم می‌کردند * و به همین سبب به اندازه‌ای که بخواهد فرو می‌فرستد و او از بندگان خود آگاه و نسبت به آنان بصیر است و او آن کسی است که پس از نومید شدن ایشان باران می‌فرستد و رحمت خود را گسترش می‌دهد و او سرور و ستوده است.

نقطه عطفی آشکار در این گفته خداوند متعال مشاهده می‌کنیم:

﴿ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا في الأرض﴾

که ظاهراً ارتباطی یا گفته پیش از آن خدای تعالی یعنی:

﴿ويستجيب الذين آمنوا وعملوا الصالحات﴾

و نیز گفته بعدی او ندارد:

﴿وهو الذي ينزل الغيث من بعدما قنطوا﴾

قرار دادن این نقطه عطف، برای بیان سستی فطری در بندگان است و آن عبارت از اینکه به هم خوردن تعادل، در صورت سنگینی کردن نعمتها بر ایشان، بدان جهت که نعمت نیازمند مقداری تحمیل و خودداری است که به اندازه مقدار تحمل لازم برای سختی و بدبختی و شاید پیش از آن است.

طرح این نقطه عطف در سیاق آیه که بدون آن مستقیم می‌نماید، برای بیان حقیقت علمی در ضمن توجیه نفسی، نه فقط برای قرار دادن آن در خدمت تزکیه است، بلکه همچنین به منظور بیان آن برای همه مردم است.

ب: اسلوب تربیتی و پرورشی قرآن در تزکیه نفس، روش و اسلوبی علمی و مشتمل بر مراحل است که با مراحل تزکیه مسایل مربوط به آن اعم از انگیزختن عاطفه و توجیه فکری و مقدار حرکت ایمانی ارتباط دارد که با حکمت بالغه‌ای اندیشه موظف کننده را با هدف مورد نظر به یکدیگر پیوند می‌دهد.

در یک کلمه باید گفت که: بشریت قرنهایست که در صدد وضع روشها و برنامه‌هایی علمی برای آموزش و پرورش تلاش می‌کند و قرآن در استخدام همه این روشها و جز آنها که بیان آنها به تفصیل می‌انجامد، بر بشریت پیشی داشته است.

این مطلب ما را به دو حقیقت هدایت می‌کند:

۱- می‌توانیم از راه پیگیری آیه به آیه و موضوع به موضوع قرآن، به شایسته‌ترین روشها و برنامه‌های علمی دسترسی پیدا کنیم.

۲- می‌توانیم با شروع حرکت از یک نقطه به قاعده‌ای فراگیر پس از

بشریت قرنهایست که

در صدد وضع روشها و

برنامه‌هایی علمی

برای آموزش و

پرورش تلاش می‌کند

و قرآن در استخدام

همه این روشها به

بشریت پیش داشته

است.

در حدیث ماثور آمده
است که «ظاهر قرآن
حکم است و باطن آن
علم». حکم عبارت
است از شریعت و علم
عبارت است از
سنتهای فطری است.



ملاحظه تمامی قرآن حکیم دست یابیم به همان گونه که یک مهندس شایسته از نگریستن به یک بنا می‌تواند قاعده‌ای بیابد که بنا بر طبق آن ساخته شده است و نیز همچون تشخیص پزشکی که با حذات خود می‌تواند از روی یک نسخه پزشکی قاعده علمی را که به استناد آن این نسخه نوشته شده، باز شناسد و نظایر اینها.

پس شناخت روشها و برنامه‌ها ما را به سنتهای فطری رعایت شده در هنگام وضع این روشها و برنامه‌ها هدایت می‌کند و در نتیجه آن می‌توانیم به فهم آن سنتها دسترسی پیدا کنیم.

قرآن حکیم میان ظاهر و باطن

پس از آشنا شدن به دو خط باهم آمیخته تزکیه و تعلیم و دریافتن اینکه از سیاق آیات برمی‌آید هدف مهمتر قرآن تزکیه است، اکنون می‌توانیم به بیان ظاهر و باطن قرآن پردازیم.

پس می‌گوییم که ظاهر همان تزکیه و باطن همان تعلیم است.

در حدیث ماثور آمده است که «ظاهر قرآن حکم است و باطن آن علم» و حکم عبارت است از شریعت و وسایل به جریان انداختن آن از تشریح و بیم دادن و قصه‌ها و مثلها. در صورتی که علم عبارت از آن سنتهای فطری است که قرآن مجید آنها را به بیان آورده، و قوانین علمی که به آنها اشاره کرده است. و حدیثی دیگر چنین است: «پشت و ظاهر قرآن چیزی است که در آن نازل شده و بطن آن کسانی است که کاری همچون کارهای ایشان کرده‌اند».

معروف است که داستان کسانی که قرآن درباره ایشان نازل شده، جنبه پرورشی دارد ولی در آن هنگام که قرآن از آن داستانها، روشها و سنتهای عامی انتزاع می‌کند، در این صورت آن سنتها صورت علم و معرفتی از تاریخ و اجتماع و مانند اینها پیدا می‌کند.

در حدیث دیگر آمده است که مردی گفت: از امام درباره معنی این جمله که قرآن ظاهری و باطنی دارد پرسش کردم و او گفت: «ظاهر آن تنزیل آن است و باطن آن تأویل آن؛ بعضی از آن گذشته و بعضی هنوز به جریان نیفتاده است، همچون گردش خورشید و ماه، که هرچه از آن آمد صورت وقوع پیدا کرده است».

این حدیث تأکیدی بر معنی حدیث اول است و روی هم رفته از آن حکایت می‌کنند که تنزیل قرآن همان ظاهر است که دلالت بر لفظ می‌کند،

درحالی که تأویل که آن نیز بطن قرآن است، عبارت از آن واقعیت علماست که ظاهر به آن راهنمایی می‌کند و منطبق بر همه کسانی می‌شود که با اشخاص مورد نظر مربوط به ظاهر آیه مشارکت دارند.

در بعضی از احادیث از علوم قرآن به نام «بطن» یاد شده، بدان جهت که بر عامة مردم پوشیده است، و سپس از طریق تدبیر آشکار می‌شود، و بر حسب اختلاف مردمان یا یکدیگر، درجات پنهان بودن از لحاظ عقلی و علمی مختلف می‌شود. حتی یک واقعیت واحد، نسبت به گروهی عنوان ظاهر دارد، و برای گروهی دیگر عنوان باطن، از همین روست که به شماره تعدد درجات مردم در عقل و علم، بطنها و ظاهرها نیز تعدد پیدا کرده است. در حدیث آمده است که مردی گفت از ابو جعفر «ع» در خصوص امری مربوط به تفسیر قرآن پرسش کردم و او پاسخ مرا داد. سپس بار دیگر همان پرسش را تکرار کردم و این بار پاسخ دیگری به من داد. پس گفتم: فدایت شوم پیش از این به همین پرسش پاسخی دیگر داده بودی؟ و او گفت: «ای جابرا قرآن را بطن است و بطن را بطنی، و ظهری و ظهر را ظهری».

و بدین گونه امام «ع» یک آیه را بر حسب درجات دانش پرستنده چند گونه تفسیر می‌کرده است، چه ممکن است در آن حال که کسی از تفسیری آگاه است که ظاهر قرآن را شرح می‌کند، از لحاظ علمی آمادگی معرفت تفسیری را داشته باشد که بطن قرآن را شرح می‌دهد.

بدین گونه معنی عده‌ای از احادیث مأثور که می‌گویند قرآن هفت بطن یا هفتاد بطن دارد، بر ما آشکار می‌شود و نیز از همین راه ارزش تدبیر چرا که به اعتبار بطن قرآن کشف می‌شود. هرچه تدبیر انزوت‌تر شود، علم نیز افزایش پیدا می‌کند.

قرآن حکیم، در میان محکم و متشابه

از آنجا که قرآن مجید خطاب مستقیم از خدای آفریننده انسان به هر انسان است، ناگزیر می‌بایستی برای همه انسانها قابل فهم باشد. به همان اندازه که بر ایشان مسلط باشد مفهوم است، از آن رو که خطاب است، و بدین سبب مسلط است که از خداست و چون مردمان از لحاظ علم و ایمان با یکدیگر اختلاف دارند، ناگزیر آیات قرآن درجات گوناگون دارد و دشواری از همین جا پیش می‌آید. بدان جهت که درجه عالی برای کسانی که درجه

از آنجا که قرآن مجید
خطاب مستقیم از
خدای آفریننده انسان
به هر انسان است،
ناگزیر می‌بایستی
برای همه انسانها قابل
فهم باشد.

پایین دارند نامفهوم است.

در این جا خود قرآن برای حل مشکل دخالت می‌کند، بدین گونه که مردمان را در مرزهایشان نگاه می‌دارد و به آنان فرمان می‌دهد که آیه نامفهوم را کنار گذارند. آن را برای کسانی کنار گذارند که درجات دانش ایشان با آن متناسب است و خودشان از آیاتی پند و دستور گیرند که در حد و مرز افکارشان است و با تواضع‌بخشی عقلی ایشان می‌خوانند. قرآن حکیم آیه قابل فهم را به نام «محکم» می‌خواند و آن را که درجه‌ای برتر از سطح فهم خواننده دارد «متشابه» و به مردمان فرمان می‌دهد که از محکم پیروی و متشابه را ترک کنند.

از این جا درمی‌یابیم که مردمان در تفاوت گذاشتن میان محکم و متشابه با یکدیگر برابر نیستند. محکمی که در نزد یک فرد مسلمان آشکار می‌نماید و با سطح فکری او سازگار است، نسبت به فرد دیگر که سطح فکری پایینتری داشته باشد، عنوان متشابه پیدا می‌کند.

و به همین سبب در حدیث، در تفسیر متشابه آمده که «چیزی است که بر شخص نادان نسبت به آن سبب ایجاد اشتباه می‌شود. بنابراین ضروری است کسی که بهره‌ای از فهم قرآن ندارد به دو کار اقدام کند:

- ۱- در کنار چنین آیه‌ای توقف کند و گرفتار غرور نشود و چنان تصور نکند که بر فهم آن تواناست و به تفسیر آن پردازد و دیگران را گمراه نسازد.
- ۲- این که از شخصی با درجه فهم بالاتر بخواهد که معنی آیه را به او بیاموزد و اگر حتی با این آموزش هم نفهمد، لازم است که آگاهی از آن را به اهلش واگذارد.

در آیه ذیل به همین حقایق اشاره شده است:

﴿هو الذي أنزل اليك الكتاب منه آيات محكمات - هنّ ام الكتاب - وأخر متشابهات، فأما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله﴾ (۳ / ۷) = اوست آن که بر تو کتاب فرو فرستاد: آیاتی از آن محکم است که مادر و اساس کتاب است، و آیات دیگری متشابه، اما کسانی که در دلهاشان شک است، برای فتنه جویی و تأویل کردن آن به پیروی از متشابهات می‌پردازند.

و در حدیثی از امام صادق «ع» چنین آمده است: «در قرآن محکم و متشابه است؛ به محکم ایمان داریم و به آن عمل می‌کنیم، و اما به متشابه ایمان داریم ولی به آن عمل نمی‌کنیم».

قرآن حکیم آیه قابل
فهم را به نام «محکم»
می‌خواند و آن را که
درجه‌ای برتر از سطح
فهم خواننده دارد،
«متشابه» و به مردمان
فرمان می‌دهد که از
محکم پیروی
و متشابه را ترک کنند.

قرآن حکیم و حروف هفتگانه

در حدیث شریف آمده است: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است: امر، نهی، تشویق، ترساندن، جدل، داستان و مثل».

و در حدیث دیگر چنین آمده است: «خدای تبارک و تعالی قرآن را بر هفت گونه فرو فرستاده است که هر یک از آنها بسنده و شفا دهنده است و آنها عبارتند از: امر، و نهی، و تشویق، ترساندن، جدل، مثل و داستان».

احادیثی که از نزول قرآن بر هفت حرف سخن می‌گویند، مؤید یکدیگر است. گروهی از مسلمانان برای این کلمه تفاسیر دور از واقعیتی آورده‌اند، چنانکه بعضی از آنان گفته‌اند: خدا هفت بار وحی کرد، یا هفت کتاب فرستاد که همه آنها قرآن است.

هدف سیاق ظاهر قرآن همان جنبه تربیتی است که به این حروف هفتگانه نیازمند است، چنانکه بخشی از آن فرمان دادن به نیکی است و بخشی دیگر بازداشتن از بدی و دو بخش از آن مربوط به ترغیب و تشویق کسانی است که کار نیکو می‌کنند و به آنان وعده بهشت و رستگاری می‌دهد و تهدید و ترساندن کسانی که به کارهای بد می‌پردازند و به ایشان وعید آتش دوزخ و شقاوت و بدبختی می‌دهد این همه برای آن است که نیروی اجرایی از خود آیه قرآن سرچشمه بگیرد.

آنچه باقی می‌ماند، جدل است که برای کتابی که نشان از اعتقاد دارد ضروری است، چه در دلهای مردمان ساده دل شبهه‌هایی وجود دارد که می‌بایستی پیش از تزکیه نفس به پالودن آنها پردازند، و راه تصفیه و پالودن، جدل و مناقشه است.

قرآن نشانه مهمی دارد که همه جوانب آن را فرا می‌گیرد و آن نشانه حیات و زندگی است که هر اندیشه‌ای را به صورت واقعی در برابر چشم مردمان قرار می‌دهد و این نشانه و خصوصیت با یکی از دو چیز تحقق پیدا می‌کند: یا قصه‌های تاریخی است که حقیقت داشته و پیش از این به وقوع پیوسته است و یا امثالی است که حقیقت خارجی ندارد و تنها به عنوان مثل آورده شده است.

و این تقسیم بندی در قرآن کریم فرصتی برای فهم کتاب خدا در اختیار ما قرار می‌دهد، چه خود تقسیم یک نص - هرچه می‌خواهد باشد - به شخص قدرتی فسران بر برای اکتشاف پوشیدگیهای آن عطا می‌کند. §

قرآن نشانه مهمی
دارد که همه جوانب
آن را فرا می‌گیرد و آن
نشانه حیات و زندگی
است.